

اعلام اردستان

(مجیر الملک و میر جمله)

مرتضی شفیع اردستانی

رشوه‌های کلان به سلطان و مادرش،^۵ سنجر را نسبت به مجیرالملک بدبین کرد و مقدمات عزل او را فراهم آورد. در سال ۴۹۰ قمری^۶ سلطان سنجر به اتفاق مجیرالملک و فخرالملک برای سرکشی به خراسان و خوارزم، که حکومت آن را برادرش محمد داشت، سفر کرد و به محض رسیدن به آن جا مجیرالملک را معزول و زندانی^۷ نمود و وزارت را به فخرالملک واگذار کرد. مجیرالملک پس از مدت‌ها زندانی بودن با دادن مبالغ بسیاری به سلطان سنجر به رسالت و سفارت او در غزنین^۸ انتخاب شد و نزد سلطان بهرام شاه رفت. سلطان سنجر پس از مدتی از مجیرالملک خواست تا به خراسان باز گردد، ولی او از سمت سفارت کناره‌گیری کرد و ندیم بهرام شاه^۹ شد و تا پایان عمر به این سمت اکتفا نمود و در غزنین ماند.

کیا ابوالفتح علی بن حسین اردستانی طغرای،^۱ ملقب به «مجیر الدوله» و «مجیر الملک»، از وزرا و بزرگان علم و ادب و از خوش‌نویسان قرن پنجم قمری است. وی در اوایل قرن پنجم در شهر اردستان به دنیا آمد. در آنجا و اصفهان و دیگر جاها به تحصیل پرداخت و در اندک زمانی در فن ترسل و انشا مشهور شد. او در حکومت ملک شاه سلجوقی (۴۴۵ - ۴۸۵ ق) و در وزارت خواجه نظام الملک طوسی به سبب فضل و دانش و تبحر در فن ترسل و نامه‌نگاری، سمت طغرانویسی یافت و پس از مدتی به لقب «مجیرالدوله» نایل گردید و سمت نایب وزیر رسائل^۲ به او داده شد. با درگذشت ملک شاه، پسرش سلطان سنجر جانشین او شد و مجیرالملک را به دلیل حسن خدمت توأم با امانت و صداقت، که در دستگاه ملک شاه از خود نشان داده بود، به وزارت^۳ برگزید و پس از مدتی او را «مجیرالملک» لقب داد.

با انتخاب مجیرالملک به وزارت فخرالملک خواجه ابوالفتح مظفر (مقتول به ۵۰۰ ق)، پسر ارشد خواجه نظام الملک طوسی - که در ابتدا وزیر تش بن الب ارسلان و چندی نیز وزیر برکیارق بن ملک شاه بود و پیوسته داعیه وزارت داشت - سخت ناراحت شد. او به کمک عده‌ای از دوستان خود در دربار سنجر و جلب نظر مادر سلطان^۴ و با سعایتی که پیوسته از مجیرالملک نزد سلطان نمود و نیز با دادن

۱. فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام یا مکاتیب غزالی، به تصحیح و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه‌های سنائی و طهوری، ۱۳۴۲، ص ۲۴.
۲. وزیر رسائل ملک شاه سلجوقی، تاج‌الملک ابوالعناثم مرزبان خسرو فیروز شیرازی بوده است. ر.ک: عباس اقبال وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، ص ۵۹.
۳. آثار الوزراء، سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، به تصحیح دکتر میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث» ۱۳۳۷، ص ۲۳۳.
۴. همان.
۵. همان.
۶. فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام یا مکاتیب غزالی، به تصحیح و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، ص ۲۴.
۷. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، ناصرالدین منشی کرمانی، به تصحیح و تحشیه دکتر میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»، ص ۵۷.
۸. همان.
۹. همان.

مورخان نام و القاب مجیرالملک را چنین نوشته‌اند:

۱. مؤلف نسائم الاسحار فی لطائم الاخبار او را «الوزیر مجیرالملک کیا ابوالفتح عبدالحمید الاردستانی»^۱ نوشته است.

۲. مؤلف آثار الوزراء وی را «مجیرالملک فخرالملک ابوالفتح عبدالحمید اردستانی»^۲ دانسته است.

۳. استاد فقید، عباس اقبال آشتیانی در کتاب فضائل الانام فی رسائل حجة الاسلام یا مکاتیب غزالی او را «کیا ابوالفتح علی بن حسین اردستانی طغرایی ملقب به مجیرالملک و مجیرالدوله»^۳ ثبت کرده است. مؤلف آشکده اردستان^۴ مجیرالدوله و مجیرالملک را دو کس دانسته و اولی را از شاگردان عبدالقاهر زنجانی در نحو و وزیر ملک شاه و دومی را وزیر سلطان سنجر نوشته است، ولی امیرالشعراء محمدبن عبدالملک نیشابوری، متخلص به «معزی» و معروف به «امیر معزی»^۵ از شعرای دربار سنجر در قصایدی* که در مدح مجیرالملک سروده، به روشنی نام او، نام پدرش و القاب وی را، که مجیرالدوله و مجیرالملک بوده، بیان کرده است:

سؤال کردم از اقبال دوش وقت سحر
چهار چیز که نیکوتر است یک زدگر
وزیر عالم و عادل امید ملک و ملک
مجیر دولت ابوالفتح اصل فتح و ظفر
علی کجا پدر او حسین بود به علم
چنان علی است که او را حسین بود پسر

امیر معزی به مناسبت در گذشت پسر مجیرالملک به نام «ابوطاهر» در شهر مرو مرثیه‌ای^۶ سروده که چند بیت آن این است:

از شگفتی‌ها یکی آن است کاندر خاک مرو
روی پنهان کرد فرزند وزیر شهریار
بود چون ماه و عطارد سرور روشن ضمیر
چرخ بودش جای و اکنون در زمین دارد قرار
ورتن بوطاهر از جان مطهر گشت دور
دولت بوالفتح بافتح و سعادت باد یار
صبر و خرسندی دهداد ایزد مجیرالدوله را
بر دریغ و درد فرزند عزیز نامدار
یادگارست از «معزی» تا قیامت این سخن
از سخن گستر سخن بهتر که ماند یادگار
در قصیده‌ای دیگر نیز^۷ گوید:

صاحب عادل مجیرالملک آن کز عدل اوست
ملک و دولت را ثبات و دین و ملت را قرار
آفتاب فتح بوالفتح آن که از هفت آسمان
بر سر او رحمت سعادت هر ساعت نثار
از جمله نوشته‌های فارسی حجت الاسلام امام محمد غزالی طوسی مجموعه‌ای است از مکاتیب او که آن‌ها را بعد از وفات غزالی (۵۰۵ ق) یکی از بازماندگانش به خواست جمعی از طالبان کلام آن دانشمند گرد آورده و آن را «فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام» نامیده است. در این مجموعه غزالی در ایام وزارت مجیرالملک سه نامه به او نوشته است. نامه‌ها در تهنیت به وزارت و اندرز و دعوت به پرهیزکاری، رعایت انصاف و معدلت و زیادی نظر در حق رعیت است. غزالی در یکی از نامه‌ها یادآوری می‌کند:

«... لیکن در خبر چنین است که چون ظالمان را در قیامت مؤاخذت کنند، همه متعلقان را با ایشان هم بدان ظلم بگیرند تا بدان کس که قلم ایشان تراشیده باشد یا دوات ایشان راست کرده و به حقیقت نشناسد که هیچ کس را اندوه وی نخواهد بود. خود تدبیر خویش کند و سعادت دین و دنیای خود به انقطاع از این حاصل کند.

... هیچ نافع‌تر از این نداند که ظلم از ایشان چندان که تواند دفع کند، خصوصاً از اهل این ناحیت که مسلمانان را کارد به استخوان رسید و مستأصل گشتند و هر دیناری که قسمت کردند اضعاف آن از رعیت بشد و به سلطان نرسید...»^۸
گردآورنده فضائل الانام مجیر الملک را وزیر شهید^۹

۱. همان.

۲. تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، به تصحیح دکتر جلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»، ۱۳۳۷، ص ۲۳۳.

۳. به تصحیح و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه‌های سنائی و طهوری، ۱۳۶۲، ص ۲۴ و ۲۵.

۴. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۵. کلیات دیوان معزی، به کوشش ناصر هیری، تهران: نشر مرزبان، ۱۳۶۲.

* امیرالشعراء معزی هفت قصیده در مدح مجیرالملک اردستانی گفته به احوال او در عهد ملک شاه و سلطان سنجر اشاره کرده است.

۶. همان، ص ۳۴۲.

۷. همان، ص ۳۸۲.

۸. فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام یا مکاتیب غزالی، تصحیح و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۸.

۹. همان، ص ۲۴ و ۲۵.

بهر تاریخ عقل، دوران‌دیش
گفت «سر خیل کامل دانا»
آن‌که به گیتی بود در همه کاری رشید
آصف عالی مقام میرمحمد سعید

میرجمله، سید نظام‌الدین احمد شیرازی فرزند سید علی را، که از فضلا و ادبا و صاحب تألیفاتی مانند انوارالربیع فی انواع البدیع و ریاض السالکین بود، از مکه به حیدرآباد دکن فراخواند و پیوند ازدواج او را با دختر ارشد عبدالله شاه به نام «سروماه صاحب»^۶ به انجام رسانید. با این ازدواج موقعیت اجتماعی و سیاسی میرجمله در دستگاه عبدالله شاه مستحکم‌تر گردید و نزد او تقرب به سزایی یافت. در کتاب داستان ترک‌تازان هند^۷ چنین آمده است:

«میر جمله فرمانی بود که پادشاهان دکن در آن روزگار به سپه‌سالاران سترک و دستوران بزرگ خود می‌دادند. عبدالله قطب شاه مردی را که نامش میرمحمد سعید و از مردم اردستان سفاهان بود و از زاد بوم خود به تختگاه او رسید، به نگاه پرورش نگریسته، به پایه‌های بلندش برخوردار فرمود؛ چنان‌که در اندک روزگاری چنان کارش بالا گرفت که کابلیجش^۸ کلید بست و گشاد همه کارهای شهریاری گشت و به نیروی خردمندی و کاردانی مرزی از کشور کرناتک به دست آورد که یک صد فرسنگ درازا و بیست و پنج فرسخ پهنا داشت که دارای پنج هزار سوار و خواسته و گنجینه بسیار گشت. شاید از همین جاست که برخی نویسندگان انگریز [انگلیس] می‌نویسند که او چون به دکن رسید گوهر فروش بود. پیش از آن‌که به فرنام «میرجملگی» سرافراز شود

خوانده که در این صورت وی باید قبل از درگذشت غزالی به قتل رسیده باشد، اما معلوم نیست به چه کیفیت، در کجا و در چه سالی. ممکن است سنجر در سالی که برای سرکوبی بهرام شاه غزنوی، که از اطاعتش سرباز زده بود و به غزنین رفت، مجیرالملک را کشته باشد.

یکی از احفاد مجیرالملک به نام «ابوطاهر الحسین بن غالی «یا علی» بن احمد بن مجیرالملک اردستانی^۱ در قرن ششم قمری تجدید ساختمان مسجد جامع شهر اردستان و نیز مسجد جامع مدینه السادات زواره^۲ را عهده دار بوده است.

میرجمله اردستانی

میرمحمد سعید، ملقب به «میرجمله» و مخاطب به «خان‌خان»، از نجباء سادات حسینی اردستان است که در ابتدای قرن یازدهم قمری در محله محال شهر اردستان به دنیا آمد. در اوایل جوانی به هندوستان مسافرت کرد و در نتیجه پشتکار و کاردانی در دستگاه سلاطین قطب شاهی به مدارج عالی رسید. نوشته‌اند که وی همراه ارباب تاجر خود از ایران به گلکنده (غلکنده) رفت و در آنجا ثروتی به دست آورد و پس از فوت اربابش ثروت وی را نیز به ارث برد و در دکن مشهور شد و آن‌گاه به خدمت عبدالله قطب شاه درآمد و پس از چندی به مقام «میرجمله»، یعنی «وزیر اعظم»^۳ نایل گردید. عبدالله قطب شاه در ابتدای حکومت خود، مسئولیت اداره بندر «مچلی پتن» و «نظام پتن» و بعد نیز «مصطفی نگر» را، که از قلدع معظم ولایات تلنگانه^۴ بود، به میرمحمد سعید واگذار کرد و او در آبادی و انتظام آن‌ها بسیار کوشید و مورد توجه عبدالله قطب شاه قرار گرفت. در نهم صفر سال ۱۰۴۷ عبدالله قطب شاه میرجمله را به منصب سر خیلی «میر»^۵ که از مقام‌های عالی آن زمان بود، سرافراز نمود و جمعی از سخنوران قصاید و قطعاتی در این باره سرودند. از آن جمله میرزا نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی است که گوید:

خسرو عهد، شاه عبدالله
کز رخس دهر یافته است ضیا
برگزیده است به هر سر خیلی
سیدی را که نیستش همتا
به سعادات انجم است قرین
زان سعید آمده به هر دو سرا

۱. در آتشکده اردستان، جلد سوم، صفحه ۶۵۷ نوشته «ابوطاهر غالی «یا علی» بن حسین بن احمد مجیرالملک اردستانی» چنین است، در صورتی که طبق کتیبه داخل گنبد مسجد «ابوطاهر الحسین بن غالی بن احمد» است.
۲. آتشکده اردستان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۶۵۷.
۳. تعلیقات دکتر عباس فاروقی بر سفینه سلیمانی محمد ربیع بن محمد ابراهیم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۳۷.
۴. حدیقه السلاطین، میرزا نظام‌الدین احمد صاعدی، به کوشش و تصحیح و تحشیه سید علی بلگرامی، ۱۹۶۱، حیدرآباد دکن، ص ۱۶۷ و ۱۹۰.
۵. همان.
۶. تذکره مآثر الکرام یا سرود آزاد، میرغلام علی آزاد، حیدرآباد: ۱۹۱۳، قسمت دوم، ص ۲۸۶.
۷. میرزا نصرالله فدائی اصفهانی، بمبئی، ۱۸۶۷، ج ۲، ص ۵۱۸-۵۲۱.
۸. کابلیج، به سکون باء کسر لام، به معنی انگشت دست و پاست.

نامش به همه دکن پیچیده و نیز پیش از آن که پناه به اورنگ زیب و شاه جهان برد آوازه توانگری و بزرگی او به گوش آن شاه و شاهزاده رسیده بود...».

بر اثر سعایت دشمنان، شاه عبدالله به میرجمله و فرزندش میرمحمد امین خان بدین شد و این امر سبب رنجش میرجمله را فراهم ساخت و وی در سال ۱۰۶۵ قمری به اورنگ زیب روی آورد. اورنگ زیب تفصیل رنجش میرجمله از شاه عبدالله را به پدرش شاه جهان نوشت و سفارش میرجمله را به پدر نمود. شاه جهان نامه‌ای به شاه عبدالله نوشت و از او خواست که وزیرش میرجمله را از خود خشنود سازد. شاه عبدالله از نامه شاه جهان خشمناک شد و میرمحمد امین خان پسر میرجمله را گرفت و زندانی ساخت. از این خبر شاه جهان سخت ناراحت شد و نامه‌ای به اورنگ زیب نوشت و به او دستور داد که فرمانش در مورد میرجمله را به زور اجرا کند. اورنگ زیب نامه‌ای به شاه عبدالله نوشت که فرزند بزرگ من سلطان محمد می‌خواهد برای دیدن برادرم شاهزاده شجاع به بنگال رود، خواهش دارم از هیچ‌گونه کمکی درباره او، تاجایی که در خاک گلکنده است، دریغ ندارند. سلطان محمد حرکت کرد و وقتی به نزدیکی حیدرآباد رسید، شاه عبدالله دریافت که اورنگ زیب قضیه میرجمله را بهانه کرده است و سلطان محمد را فرستاده تا حیدرآباد را تصرف کند. شاه عبدالله فوراً میرمحمد امین خان و مادرش را نزد سلطان محمد فرستاد و در روز پنجم جمادی‌الاول سال ۱۰۶۶ مقدار زیادی زر و سیم و گنج و گوهر و دیگر اشیای گران‌بها تقدیم سلطان محمد نمود و داماد خود را به میانجی‌گری نزد وی روانه ساخت تا او را از تصرف حیدرآباد منصرف کند.

با مذاکراتی که بین سلطان محمد و داماد شاه عبدالله صورت گرفت، بین آن دو مصالحه بر آن شد که شاه عبدالله دختر خود را به ازدواج شاهزاده درآورد و یک صد روپیه (چهار کرور تومان ایران آن زمان) بدهد و همه ساله نیز همین مبلغ را^۲ بپردازد.

میرجمله در دوازدهم جمادی‌الآخر ۱۰۶۶ به اتفاق پسرش محمد امین خان نزد اورنگ زیب رفت و او به فرمان پدر، میرجمله را به منصب شش هزاری (فرمانده شش هزار سوار) و لقب «معظم» مفتخر ساخت و با سمت وزیر اعظم او را به جانشینی سعدالله^۳ برگزید. اورنگ زیب میرجمله

و پسرش را نزد شاه جهان فرستاد و میرجمله در روز بیست و پنجم رمضان سال ۱۰۶۶ با هدایایی به خدمت شاه جهان رسید و او منصب «هفت هزاری» و خطاب «خان خانان» را،^۴ که بالاترین مقام‌های آن روز بود، به میرجمله داد و پسرش را به منصب «دو هزاری» مفتخر ساخت. گویند از چیزهایی که میرجمله پیشکش کرده، یک گوهر درخشان هم سنگ یک صد و سی و پنج نخود و به بهای دولک و شانزده هزار روپیه (۵۴ هزار تومان ایران) و نیز شصت زنجیر پیل دمان با دیگر اشیای قیمتی^۵ بوده است.

وزیر اعظم، که مردی دلیر و مدبر بود، از هر جهت مورد توجه شاه جهان قرار گرفت و او مملکت محمد عادل شاه را به میرجمله واگذار کرد و پس از درگذشت وی به پسرش میرمحمد امین داد. میرجمله به دستور شاه جهان در سال ۱۰۷۰ قمری به تعقیب شاهزاده شجاع، فرزند شاه جهان که به داکا فرار کرده بود، رفت و در سال ۱۰۷۲ قمری در اطراف بنگال فتوحاتی نمود که این رشادت‌ها باعث توجه بیش‌تر شاه جهان به وزیر اعظم گردید. میرجمله با این که مردی سیاسی و سپاهی بود، به علم و ادب و شعائر مذهبی و بسط مذهب شیعه در گلکنده علاقه خاصی داشت. مؤلف تاریخ تفکر اسلامی در هند^۶ نوشته است:

«قلی قطب شاه [سلطان قلی جلد. ۹۱۸هـ] پادشاهی گلکنده را به عنوان یک حکومت شیعی پایه‌گذاری کرد که در آن خطبه به نام ائمه دوازده گانه خوانده می‌شد. گلکنده تمدن شیعی را که توسط نجای ایرانی نظیر میرمحمد مؤمن و میرجمله مایه می‌گرفت، بسط و تکامل بخشید.»

در دوره حکومت شاه عبدالله (جلوس ۱۰۲۰-۱۰۸۳ ق) شهر حیدرآباد دکن به یاری میرجمله اردستانی شهرت مذهبی یافت و یکی از پایگاه‌های شیعه در هندوستان گردید.

۱. همان.

۲. همان، ص ۵۱۸ تا ۵۲۸.

۳. تعلیقات دکتر عباس فاروقی بر سفینه سلیمانی محمد ربیع بن محمد ابراهیم، ص ۳۳۸.

۴. کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از: شاه جهان نامه و آثار الامراء.

۵. داستان ترک‌تازان هند، میرزا نصرالله فدائی اصفهانی، بمبئی ۱۸۶۷ م، ج ۲، ص ۵۲۷ و ۵۲۸.

۶. احمد عزیز، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، مؤسسه کیهان، ۱۳۶۶، ص ۲۸.

میرزا رفیعا نظارت بر موقوفات را به فرزندش میرابوالحسن بهاءالدین محمد و بعد از او به اکبر و ارشد اولاد ذکور او واگذار کرده و نوشته است که اگر متولی حاضر نباشد، جمیع حصه‌های موقوفه برای ناظر است. گویند در زمان حجت الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی، معروف به «سید رشتی»، از علما و فقها و بانی مسجد سید اصفهان، در امر تولیت موقوفات میرجمله اختلافی پیدا شده که سید پس از رسیدگی تولیت حاجی میرزا رفیعا طباطبایی فرزند میر سید محمد بن میرمحمد حسین اول «معروف به (امام) و ملقب به (شیخ الاسلام)»، جد بزرگ آقایان فتوحی‌های زواره و از احفاد میرزا رفیع‌الدین محمد حسینی را که از علما و فقها بوده، تصویب^۴ کرده است. با درگذشت حاجی میرزا رفیعا مجدداً در امر تولیت اختلاف حاصل می‌آید و هفت نفر مدعی تولیت می‌شوند. حجت الاسلام ثانی حاج سید اسدالله رشتی، فرزند سید شفتی از علمای وقت پس از رسیدگی مقرر می‌دارد که تولیت رقبات موقوفه میرجمله، معروف به «شاه نجف»، در اردستان بر عهده خود حجت‌الاسلام ثانی باشد و بقیه رقبات بین هفت نفر داوطلب تولیت تقسیم شود. ولی بعد از مدتی تولیت رقبات «شاه نجف» را به حاج سید باقر درمیانی اصفهانی، از احفاد میرزا رفیع‌الدین محمد که یکی از آن هفت نفر داوطلب تولیت بوده، واگذارده است که در زمان حاضر نوادگان درمیانی در امر موقوفه مزبور مداخله دارند. بقیه رقبات موقوفه بین سایر مدعیان تولیت تقسیم شده و اعقاب آنها در موقع تشکیل اداره ثبت اسناد و املاک در اردستان آنها را به ملکیت خود به ثبت^۵ رسانده‌اند.

در سوادنامه مورخ چهارم ذیحجه سال ۱۰۷۳ قمری به خط میرزا رفیعا، اوصاف و القاب میرجمله به این شرح است: «... میر محمد سعید النقیب الحسینی المعروف به «میرجمله» المخاطب فی الهند به «خان خانان»...»

میرجمله علاوه بروقف مزبور، صفة شرقی مسجد جامع شهر

این شهرت به سبب وجود عده‌ای از علما و فقهای ایرانی بود که در آن جا به تبلیغ مذهب شیعه پرداختند. شیخ محمد بن خاتون عاملی، معروف به «ابن خاتون» شاگرد شیخ بهایی، از علما و فقها و شاگردش میرمعزالدین محمد اردستانی، معروف به «ملا معز» و مشهور به «میر میران» فرزند میر ظهیرالدین محمد اردستانی^۱، از علما و فقهای قرن یازدهم هجری قمری و از سادات حسینی اردستان و از اقوام میرجمله سهم بزرگی در راه بسط اسلام و مذهب شیعه جعفری در دکن داشته‌اند. ملامعز اردستانی با تألیف کتاب‌های بسیاری در این راه خدمت مهمی کرد. او به دستور استادش ابن خاتون سوره «هل اتی» را تفسیر نمود و در سال ۱۰۴۴ قمری^۲ به پایان برد و آن را به نام «تفسیر قطب شاهی» به عبدالله قطب شاه اهدا کرد. نیز کتاب کاشف الحق را در امامت در سال ۱۰۵۸ قمری به نام عبدالله قطب شاه تألیف کرد که بعدها در آن دگرگونی‌ها دادند و به نام حدیقة الشیعه به مولانا احمد اردبیلی، معروف به «مقدس اردبیلی»^۳ نسبت دادند. میر محمد سعید میرجمله به میرزا رفیع‌الدین محمد حسینی طباطبائی، از علما و فقها و حکما و از سادات طباطبائی زواره اردستان، معروف به «میرزا رفیعا» و «میرزا رفیعا نائینی»، ارادت داشته است. مطابق ورقه‌ای که تاریخ آن چهارم ذیحجه سال ۱۰۷۳ و به خط و مهر میرزا رفیعا (درگذشته ۱۰۸۳ ق) است و در ربیع‌الاول سال ۱۲۵۳ سواد آن توسط عده‌ای از علمای وقت با اصل مطابقت داده شده و تصویر آن نزد این جانب موجود است. میرزا رفیع‌الدین محمد شهادت داده که بر حسب وکالت تامه و وصایت شرعی و نیابتی که از طرف میرمحمد سعید میرجمله اردستانی داشته، رقباتی را در اردستان و مدینه‌السادات زواره از بساتین، باغات، اراضی و قنوات متعلق به آنها و نیز مزارعی در توابع اردستان به تفصیل مرقوم در ظهر ورقه و نوشتجات ملصقه به ذیل ورقه - در ظهر ورقه حاضر چیزی نوشته نشده و ورقه ملصقه هم موجود نیست - که از طرف میر جمله وقف کرده بود بر نجف اشرف و کربلای معلی صورت آنها را اعلام داشته است. به موجب وقف نامه، میرجمله، متولی و میزبان رفیعا ناظر بوده است. و شرط شده که چنانچه نسل هر یک منقرض گردد دیگری قائم مقام باشد. با منقرض شدن نسل میرجمله، میرزا رفیعا قائم مقام او در تولیت می‌گردد. در این ورقه

۱. اردستان نگینی بر انگشتر کویر، مرتضی شفیعی اردستانی، خطی شماره ۸۲۲۹ موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم.
 ۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۳۱.
 ۳. نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۲، ص ۱۰۶۸.
 ۴. آنشکده اردستان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۲۴۸.
 ۵. همان.

اردستان واقع در مجله محال را ساخته است. بر روی در مسجد که به طرف میدان محله محال باز می‌شود، این بیت حک شده بود:

به صفا ساخت رکن این مسجد
جملة الملك آن سعید لقا

بعضی مصرع اول بیت بالا را به این صورت می‌خوانند:

ساخت این رکن مسجد به صفا
جملة الملك آن سعید لقا

در سال ۱۳۲۱ شمسی، مقیمی، نماینده فرهنگ اردستان، لنگه‌داری را که مصرع «جملة الملك آن سعید لقا» بر آن نوشته شده بود، به دست نجاران سپرد و از آن وسایل ورزشی تهیه کرد. در حال حاضر لنگه دیگر در مزبور که بر روی آن «به صفا ساخت رکن این مسجد» حک شده، به در ورودی جنوب شرقی مسجد رویه روی آب انبار معروف به «حاج حسن» نصب گردیده است. میرجمله و میرمحمد امین خان به ادبا و شعرا توجه داشته‌اند و عده‌ای از شعرا مصاحبت آن‌ها را اختیار کرده‌اند؛ از آن جمله:

۱. میرجمال‌الدین محمد، متخلص به «وحشت» فرزند میرضیا از سادات طباطبایی زواره اردستان و از خوش‌نویسان که در خدمت میرجمله بوده و در سال ۱۰۷۳ قمری به ایران^۱ بازگشته است.

۲. ملاطغرای تبریزی که محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود^۲ تخلصش را «وحشت» ثبت کرده و او را از اقوام میرجمله دانسته و به اعتبار این قرابت در خدمت او بوده است. به نظر می‌رسد نصرآبادی حالات میرجمال‌الدین محمد طباطبایی زواره‌ای، متخلص به «وحشت»، را با ملاطغرای تبریزی اشتباه کرده باشد.

۳. سعیدای اردستانی، متخلص به «زکی»، از شعرا که در خدمت میرجمله بوده و تقی‌الدین اوحدی بلیانی اصفهانی، صاحب عرفات العاشقین،^۳ نوشته است که وی «در دکن ترقیات وافیه» کرده است.

۴. ملا عبدالله امانی کرمانی، متخلص به «گویا»، که در خدمت میرجمله بوده و مکتبی به هم رسانیده و به اصفهان^۴ بازگشته است.

۵. ملاعشرتی گیلانی که در شعرشناسی و سخن فهمی قادر و توانا بوده، به هند رفته و در خدمت محمد امین خان فرزند میرجمله بوده^۵ و در آن جا وفات یافته است.

میرجمله تا پایان عمر در خدمت شاه جهان بود و به قولی در موقعی که از آسام باز می‌گشت، در سال ۱۰۷۲ قمری^۶ نزدیک

داکا وفات یافت. به قول دیگر در دوم رمضان سال ۱۰۷۳ درگذشت که این قول با توجه به تاریخ دست خط میرزارفیع‌الدین محمد حسینی (چهارم ذیحجه ۱۰۷۳ ق) و نیز بازگشت وحشت طباطبایی شاعر در سال ۱۰۷۳ قمری از هند به ایران درست‌تر به نظر می‌رسد. پس از فوت میرجمله، پسرش میرمحمد امین خان، که منصب «دوهازاری» از شاه جهان داشت، به دستور او جای پدر نشست و مسئولیت مملکتی را که میرجمله اداره می‌کرد به وی واگذار شد. او هم مانند پدر در دوره کشورداری رشادت‌ها و فتوحاتی کرد و سرانجام بعد از چند سال کشورداری در یکی از شب‌ها که در بستر خوابیده بود، دشمنانش آب به منزلش بستند و وی خفه گردید و با مرگ، خانواده میرجمله منقرض شد.

مرحوم حسین پڑمان بختیاری، از ادبا و شعرای معاصر، اشعار^۸ زیر را از محمد سعید میرجمله اردستانی - با تخلص «جمله» - دانسته که باید در این مورد بررسی و تحقیق شود:

جز طریق عاشقی سوی حقیقت راه نیست
کافری گر عشق ورزد پیش من گمراه نیست
جهان بر من دگرگون گشته از عشق
زمینم اشک و آهم آسمان است
افتادگی بی طالع هست
در پای خمی چرا نیفتم

ضمناً نباید میرجمله اردستانی را با میرمحمد امین میرجمله شهرستانی روح الامین شاعر، که در خدمت جهانگیر پادشاه نهایت اعتبار را داشته و به منصب «میرجملگی»^۹ سرافراز شده است، اشتباه کرد.

۱. احوال و آثار خوشنویسان، دکتر مهدی بیانی، ۱۳۴۸، دانشگاه تهران، مجلد ۳، خوشنویسان «نستعلیق نویسان»، ص ۶۷۴.

۲. تذکره نصرآبادی، به کوشش وحید دستگردی، ۱۳۱۷، ص ۳۴۰.

۳. کاروان هند، احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۴۹۵ و ۴۹۶ به نقل از: عرفات العاشقین و عرصات العارفین.

۴. همان، ص ۱۰۶.

۵. تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، به کوشش وحید دستگردی، ص ۲۰۴.

۶. آتشکده اردستان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ج ۲، ص ۲۴۸ و مکارم الآثار، معلم حبیب آبادی، ج ۱ و ۲، ص ۳۴.

۷. کاروان هند، احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از: شاه جهان‌نامه، ج ۳، ص ۲۱۳ و آثار الامراء، ج ۳، ص ۵۵۳ و ۵۵۵.

۸. بهترین اشعار، کتابفروشی بروخیم تهران ۱۳۱۳، ص ۸۰۳.

۹. تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، به کوشش وحید دستگردی، ص ۵۶ و ۵۷.